اسلام در ایران

از

عبدالحسین زرین‌کوب

استاد دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی

در سلسله‌گفتار «اسلام در ایران» آقای عبدالحسین زرین‌کوب، که اهل تحقیق با آثارارزشمندی از ایشان در زمینهٔ فرهنگ و تاریخ اسلام چون: بامداد اسلام، دو قرن سکوت، ارزش میراث صوفیه و تاریخ ایران بعد از اسلام آشنا هستند، کیفیت گسترش اسلام را در ایران از دیدگاهی تازه باللطف وگیرائی خاص بیان خود و همان مایه پژوهشگری و نقادی و نکته سنجی‌که آثار ایشان را از نمونه‌های طراز اول تحقیقات علمی بشمار آورده است مورد بررسی و نقد و تحلیل قرار خواهند داد...

اختلاف در روایات

دربارهٔ اخبار فتوح تازیان در ایران مبالغه‌ها و خطاهای بسیار رفته است. روایات اعراب عراق از گزاف و خودستائی آکنده است چنانکه اخبار خداینامه‌های ایران نیز از نفرت و بهانه‌تراشی خالی نیست. روایات اعراب حجاز هم تاحدی مشحون است از اندیشهٔ معجزه و نصرت الهی. لیکن مورخ البتة از میان انبوه این روایات ـ که غالباً درهم وآشفته وگزاف‌آمیز است ـ راه خود را می‌جوید و می‌کوشد تا بی‌آنکه در دام لغزش‌های گزافه‌گویان بیفتد بدرون حقیقت نفوذکند. درست است که بهرحال خطر گمراهی هست اما حزم و احتیاط همواره می‌تواند، اندیشهٔ خالی از تعصب را بسوی حقیقت رهنمون شود. وگر چند خاطر در غبار افسانه‌ها و دعویهای گزاف، یك چند سرگشته مانده باشد.

روایات خداینامه‌ها ـ گذشته‌ازشاهنامه ـ دراخبار ـ الطوال دینوری وغرر ثعالبی و تجارب‌الامم مسکویه مجال بیانی یافته است. چنانکه دربعضی اخبار حمزهٔ اصفهانی و مسعودی و طبری و بلاذری و مقدسی نیز نشانه‌های آن بچشم می‌خورد. این روایات ظاهراً بعد از وفات یزدگرد و بدست موبدان زرتشتی بر اصل خداینامه افزوده شده است و اختلافهایی هم که در آنها هست بسبب آن است‌که بهر صورت از منبع واحدی گرفته نشده است. روایات شاهنامه در این باب بهر حال روشنایی‌هایی برنقاط تاریك اخبارآشفتهٔ عرب‌می‌اندازد. با اینهمه این قسمت از روایات شاهنامه بسیار مختصر است و در شناخت احوال آن روزگار همه بر آنها اکتفا نمی‌توان کرد. در هرحال روح شعوبی و رنگ بیگانه دشمنی در آن جلوه‌یی بارز دارد و پیداست که گردآورندگان‌آن روایات می‌خواسته‌اند هم فاتحان بیگانه را زیاده پست و حقیر جلوه دهند و هم گناه شکست ایرانیان را بر گردن تقدیر و قضا بیندازند. بموجب این روایات وقوع این حادثه را انوشروان در خواب دیده بود و از این رو این واقعه بودنی می‌نمود و گوئی هیچ چیز نمی‌توانست آن بلا را از ایران بگرداند. رستم سردار ایران هم که از روی شمار سپهر و احوال ستارگان زوال دولت ساسانی را می‌دانست در خواب دیده بود که گوئی از آسمان فرشته‌یی آمد و سلاحهای ایرانیان را مهر کرده برگرفت و ببرد. با اینهمه سردار

ایران در قادسی نزدیک سی‌ماه (؟) با عرب جنگ کرد. البته با نومیدی تمام و در حالی که بشکست و هلاك خویش یقین می‌داشت. اما بر تن این اعراب برهنه تیغ و تیر سپاه ایران کارگر نمی‌آمد. این هم نشان می‌داد که شکست ایران خواست خداست و البته با خواست خدا نمی‌توان در ایستاد. وگرنه از حیث سلاح و عدت لشکر مسلمانان با سپاه ایران طرف نسبت نبود. در برابر فر و شکوه رستم دستگاه سعد وقاص که در آنجا سپاه و سپهبد هر دو برهنه بودند البته نمودی نداشت. حال مغیرة بن شعبه که در روایات شاهنامه نام او بخطا شعبهٔ مغیره آمده است در درگاه رستم این پستی و بیچارگی عرب را در برابر شکوه و سرافرازی ایران نشان می‌دهد. با این حال رستم سردار سپاه ایران در قادسی بدست سعد سردار عرب و در جنگ تن به تن کشته میشود. در صورتی‌که سعد وقاص بموجب روایات عرب در آن روزها بیمار می‌بوده است و جنگ نکرده است. اما این جنگ تن به تن که در روایات شاهنامه بین سعد و رستم واقع شده است در واقع بآن قصد ساخته شده است که تا کشندهٔ سردار سپاه ایران سردارسپاه عرب باشد نه یك عرب‌گمنام و بی‌نشان. در حالی‌که رستم‌حتی‌جنگ‌کردن باسعد رانیزبدان جهت‌که از تخمه وتبار شاهان وبزرگان نیست شان خود نمی‌داند و آن را خلاف مقتضای مقام خویش میشمارد. در مدت سه روز جنگ نهائی قادسی بر حسب روایات شاهنامه ایرانیها از جهت آب گرفتار تنگی و درماندگی میشوند و این نیز خود برای شکست آنها بهانه‌یی کافی است. چنانکه روایت باد مخالف که شن و خاك بیابان را بروی ایرانیها ریخت نیز ظاهراً بهانه‌یی مناسب حال سپاه ایران است و برای آنست که شکست سپاه ایران را به حوادث آسمانی و ارادهٔ خدایی منسوب بدارد. این‌طوفان و «باد سیاه» که در جنگ اسکندر و دارا نیز سبب شکست ایران میشود، در بسیاری از جنگهای دیگر شاهنامه نیز تأثیری نظیر این دارد. وقتی سپاه عرب راه تیسفون راپیش می‌گیرندنگهبانان‌قلعه بانگ برمی‌دارند که «دیوان آمدند» و این داستان هم که در روایت بعضی مآخذ آمده است طرزفکر گردکنندگان روایات خداینامه‌ها را درباب‌اعراب نشان می‌دهد. بهرحال این‌رنگ شعوبی از نشانه‌های روایات خداینامه‌هاست.

روایات عراقی بیشتر در اخبار سیف‌بن‌عمر جلوه دارد. طبری روایات سیف را غالباً از دو طریق نقل‌کرده است. درین روایات که طبری از سیف آورده است اغتشاش بسیار هست*۱. از جمله در ارقام واعدادی‌که سیف راجع بتعداد سپاه طرفین وعدهٔ کشتگان یااسیران می‌دهد مبالغه بسیار شده است. اما عذرش آن است که آن مبالغه‌ها نه از جانب سیف بلکه از جانب کسانی که در افواه خویش آن روایات را سینه بسینه نقل کرده‌اند روی داده است و سیف بن عمر با زود باوری یك راوی ساده دل‌آن همه را پذیرفته است. درباب تواریخ وسنین هم در روایات او اشتباه هست چنانکه در تاریخ وقوع وقعهٔ یرموك اشتباه‌کرده و تاریخ حوادث بعد را نیز مثل جسروبویب و قادسیه بسبب همان اشتباه بخطا آورده است. این اشتباه ظاهراً بسبب آن است که تعیین هجرت رسول به عنوان مبدأ تاریخ در واقع بسال هفده هجری بوده است و این تاریخ چند سالی بعد از آغاز فتوح مسلمین است. احتمال دارد که قبل از سیف راویان اخبار او درتطبیق حوادث باآن مبدأ دچار اشتباه شده‌اند و آن اشتباه در روایات او نیز آمده است. در بارهٔ بعضی جایها سیف بیش از یك بار اشارت به جنگی که در آنجا روی داده است کرده است. سبب این نکته نیز ظاهراً آنست که بعد از تسخیر بعضی نواحی حفظ آنها از عهدهٔ اعراب برنمی‌آمده است و اهل محل باز بر آنها می‌شوریده‌اند وشهر را بدست می‌گرفته‌اند و ازاین رو اعراب ناچار میشده‌اند بعضی شهرها را بیش از یکبار فتح کنند و بهمین سبب است که گاه در روایات سیف فتح یك شهر بدوصورت نقل شده است. همچنین روایات سیف درباب اوضاع ایران در دورهٔ آغاز فتوح تفصیلهایی دارد که بعضی از آنها نادرست است و با مآخذ موثق نمی‌سازد لیکن سبب آنست که درین روایات از اوضاع و احوال ایران آنچه باعراب عراق می‌رسیده است فقط‌شایعات بود است وآنچه درروایات خداینامه‌ها

* تعلیقات این راده‌ها دربایان گفتار خواهد آمد.

هست البته با شایعات تفاوت داشته و بهر حال این شایعات را خود سیف نساخته است. نیز درباب بعضی اشخاص یا قبائل درین روایات تعصب و هواداری آشکار است. سبب آن هم شاید این است که راویان این‌روایات مانند خود سیف از قبیلهٔ تمیم بوده‌اند و در نقل حکایات چنانکه شیوهٔ اعراب بوده است بنشر مفاخر خویشان و نیاکان خود اهتمام کرده‌اند و شاید درآن باب به افراط و مبالغه نیز گرائیده‌اند. نقل اشعار هم که جای روایات سیف را زینت داده است درآن روزگاران شیوهٔ رواة عرب بوده است و بهرحال بیشتر معایب روایت سیف در واقع همه در سطح‌آن و راجع بحواشی و زواید آن است. در اصل روایات باآنکه‌گاه‌گاه مبالغه رفته است‌آن اندازه خطاکه در بادی امر بنظر می‌آید، نیست. خاصه‌که این روایات از اعراب عراق رسیده است وآنها بحکم مجاورت بیش از اعراب حجاز از بیش وکم احوال و اوضاع‌آگاه بوده‌اند و بهمین جهت روایات عراقی بهر حال مفصلتر از روایات حجازی است اما مزیت روایات حجازکه در اخبار واقدی و ابن اسحاق و بلاذری آمده است این است‌که غالباً از اغراض و مبالغات رایج در روایات عراق‌خالی است هرچند ایجاز واختصاری هم‌که درآنها هست ربط اجزاء آن روایات را دشوار می‌کند. در هر حال از مقابله و تلفیق این روایات بااخبار سیف و روایات خداینامه‌ها تا حدی می‌توان ترتیب و تفصیل جنگهای عرب وایران‌را دریافت. البته تاآنجاکه ازمآخذ موجود می‌توان در این باب بهره جست.

ایران و عرب

باری در آن دورهٔ سلطنت‌های کوتاه و خون‌آلودکه بعد از عهد خسروپرویز تیسفون را تقریباً بدست‌آشوب و جنگ خانگی سپرده بود بعضی طوایف عرب چون تغلب و بکر ونمروتنوخ‌که درکنارهٔ بیابانهای واقع در سرحدهای غربی ایران می‌زیستند باباديها و دیه‌های دور دست مجاور سرحد دستبردهایی‌آغاز نهادند. این اعراب از خیلی پیش درمجاورت ایران می‌زیستند چنانکه در داخل قلمرو دولت ساسانی نیز در سواد عراق نبطی‌ها و اعراب فراوان بودند. از حیره تا ابله و اهواز غالباً در مجاورت بیابان خیمه‌های بدویان عرب برپا بود. در واقع‌گذشته از حیره و انبار در تمام فراخنای عرصهٔ واقع بین دجله و فرات نیز اعراب‌آبادیهای برای خود ساخته بودند و بدینگونه عربستان درآن زمان‌گویی تا به نزدیك شط پیش‌آمده بود و با اینحال عجب نبود اگر بعضی اوقات‌که فرصت غارت فرا چنگ این قوم افتد و از جسرها وگذرگاههای سرحدی چنانکه باید نگهبانی نشود بدویان این نواحی به آبادیهای مجاور در خاك ایران دست اندازی‌کنند.

این بدویها در دورهٔ سلطنت خسروپرویز در یك برخورد سرحدی در جایی موسوم به «ذی‌قار» دسته‌یی از لشکریان ایران را از میدان بدرکرده بودند و دیگر چندان از شوکت و حشمت‌آنها در دل بیم و وحشتی راه نمی‌دادند. از این‌رو بعد از دورهٔ خسروپرویز از آن آشوب و پریشانی روز افزون‌که درکارها روی نموده بود فرصت یافته درآبادیهای مجاور سرحد تاخت و تاز کردند و چون مرزبانان آن نواحی نیز بسبب ضعف و فتور دولت مرکزی و هم به جهت تحول و تغییری‌که هر روز در«مقامات عالیهٔ» تیسفون روی می‌داد نمی‌توانستند آنها را چنانکه باید سرکوب نمایند رفته رفته اعراب در این دستبردها و تاخت و تازها هر روز گستاخ‌تر میشدند. خاصه که چون فرمانروایان ایران، این دستبردها را با خطر نمی‌دیدند، در دفع آنها نیز تدبیری جدی نمی‌کردند. چنانکه اقدام شهر براز نیزدر تنبیه‌این بدویان بیشتر بشوخی و بازی می‌ماند و پیداست که از آن نتیجه‌یی درست بدست نمی‌آمده است. گویند در آن مدت‌که شهربراز برتخت نشسته بود اعراب به‌بعضی آبادیهای عراق دستبرد زدند. شهربراز دسته‌یی از سربازان را که بسبب عدم اشتغال بکارهای جنگی از چندی پیش در قریه‌های مجاور به خوك‌بانی و مرغ چرانی مشغول می‌بودند بدفع آنها گسیل داشت. و نامه‌یی به فرمانده اعراب نوشت واین کار را چون اهانتی در حق اعراب فرا نمود. اما چنانکه انتظار می‌توان داشت این تدبیر سفیهانه که در واقع بجهت کوچك شماری اعراب بکار رفت بسبب سر و صدائی که با آن راه افتاد منجر به ضعف اراده وترس ویأس همین خوك

بانان جنگ نادیده شد و شکست آنها اعراب را دلیرتر کرد۲. وقتی بوران دخت بشاهنشاهی نشست این بدویان مجاور سرحد گستاخ‌تر شدند. در بین طوایف عرب آوازه در افتاد که در بین نام آوران ایران مردی نمانده است و ازین رو ایرانیان بدرگاه زنان پناه برده‌اند. این خبر که در زیر چادرها ودر سر هفته‌بازار‌های بدویان دهان بدهان پیچید و پراکنده شد آنها را که از بی‌برگی و گرسنگی گاه و بیگاه ودر هنگام فرصت بآبادیهای مجاور می‌ریختند و قتل و غارت می‌کردند بدین کار دلیرتر کرد. درین مدت که تخت لرزان ساسانیان در مدت چهار سال هشت پادشاه را برخود دید اسلام بسرعت دربین طوائف عرب انتشار می‌یافت. شیرویه وشهربراز و بوران و هرمز و آزرمی‌دخت و خسرو هر یکی چند روزه برین تخت بی‌ثبات قرارگرفتند و از آن فرو افتادند اما محمد در مدینه آرام و پیوسته سرگرم نشر آیین خویش بود. این تغییر و تحولی که در تیسفون هر روزی تخت سلطنت را در نوبت یك مدعی تازه می‌نهاد البته در احوال و مقامات پایین‌تر منعکس میشد و با روی کار آمدن یك دسته در تیسفون در شهرها و حتی در آبادیها و در سرحدها نیز چنانکه رسم است در مناصب و وظایف کار داران تغییر روی می‌داد. هواخواهان پادشاه تازه کارگزاران پادشاه سابق را کنار می‌زدند و در فرصت دیگر که اندکی بعد دست می‌داد آنها باز بسر کار می‌آمدند واین تازه کاران را باز پس می‌زدند. این احوال که در همه شؤون و مقامات انعکاس داشت البته در مجاورت سرحدهای عرب بدویان را که از سالها پیش همواره مترصد فرصت می‌بودند جرات می‌بخشید و بدستبرد و تجاوز دل می‌داد. خاصه که بسبب تغییر و تبدیل دائمی مرزبانان و کارگزاران اقدام قطعی و دنباله‌داری برای دفع شر آنها نمی‌شد.

بکربن‌وائل

مقارن این ایام قبیله‌یی چند از اعراب ربیعه در حدود فرات سکونت داشتند که بکربن وائل خوانده میشدند. این اعراب بکر در قدیم در یمامه می‌زیستند و در واحه‌ها و قریه‌های آن حدود جز تربیت نخل و شتر زراعت نیز می‌کردند. اما جنگ‌های داخلی زندگی آنها را بر هم زد و نخلستانهای آنها را دستخوش حریق کرد. مخصوصاً زد و خوردهای خونین مکرر که بین آنها و قبیلهٔ تغلب روی می‌داد و خاطرهٔ «ایام» آنها در شعر و ادب جاهلی جاودانی گشته است هر دو قبیله را که بهر حال خویشاوند نیز بودند ضعیف کرد. مقارن طلوع دولت کنده در عراق که دسته‌یی از بکربن وائل در دولت آنها هستهٔ اصلی بشمار می‌آمد هم‌تغلب وهم بکر ظاهراً از بی‌برگی و درماندگی یمامه را در جزیره ترك کردند و راه عراق و حدود فرات را پیش گرفتند. این قبیله‌ها درعراق نیز مثل یمامه بایکدیگر در طی کوچ‌های خویش برخوردها کردند. هر چندی بعضی با دیگران برضد بعضی دیگر هم پیمان میشدند و جنگ می‌کردند. در وقت گریز از حدود فرات باز تا قلب جزیره می‌رفتند و در هنگام حمله در اطراف فرات و در مجاورت سرحد ایران با یکدیگر جنگ می‌کردند. رقابتهای دو دولت کوچك حیره و کنده و عصبیت‌های تمیم و بکر و تغلب شهرها و آبادیهای نواحی فرات را در مجاورت ایران وضعی بی‌ثبات و ناآرام داده بود. طوایف عمدهٔ بکربن وائل درین زمان عبارت بودند از شیبان و عجل و قیس و تیم‌اللات بن‌ثعلبه. این طوایف کوچ‌های تابستانی و زمستانی داشتند و گاه تا یمامه و بحرین نیز در کوچ‌های زمستانی خویش می‌رفتند. در تابستان غالباً بجاهایی می‌آمدند که بآب دسترس توانند یافت. مخصوصاً در نواحی جنوب طف بین عین صید و ابوغار. در یکی از همین کوچ‌های تابستانی بودکه در محلی موسوم به ذی‌قار دسته‌یی از شیبان طلایهٔ یك دسته از لشکر ایران را آسیب رسانیدند و واقعهٔ «ذی‌قار» برای طوایف شیبان و بکربن وائل از مفاخر مهم شد و برای آن شعرها سرودند وبدان مباهات‌ها کردند۳. بااینحال بنی‌شیبان در مجاورت سرحد ایران البته دست نشاندهٔ ایران بودند اگر چه گاه سر بشورش برمی‌آوردند لیکن غالباً پس از رفع شورش جز فرمانبرداری چاره‌یی نداشتند. می‌توان تصور کردکه مرزداران خودکامهٔ ایران با این اعراب فقیر مجاور که زندگی بدویان می‌داشته‌اند

با چه غرور و کوچك شماری رفتار می‌کرده‌اند. ازین‌رو نباید عجب داشت که اینان هنگام شروع ضعف و انحطاط ساسانیان سر به عصیان برآورده باشند. چون بهانهٔ اینگونه عصیان‌ها را بآسانی می‌توانسته‌اند از رفتار خشن و سرد و احیاناً بیرحمانهٔ مرزداران بدست آورند. در واقع مقارن اواخر زندگی محمد تاحدود اوایل خلافت ابوبکر قبایل بکر و شیبان از آشفتگی اوضاع دربار تیسفون فرصت بدست آوردند و مثل سالهای واقعهٔ ذی‌قار بآبادیهای مجاور سرحد دستبرد آغاز نهادند. درین زمان دیگر دولت لخمی وجود نداشت که این غارتگران را در طول بیابانهای بی‌فریاد عربستان نیز دنبال کند و از فکر دستبرد و غارت باز دارد. قبیلهٔ حنیفه نیز که باوجود انتساب به قبایل بکر هنوز بایران وفادار مانده بودند، در یمامه، در قضیهٔ رده وارد شده بودند و با سپاهیان مسلمین گرفتاریهایی داشتند. از این روشیبانی‌ها این بار نه از مرزداران ایران چندان وحشت داشتند نه از بنی‌حنیفه که ممکن بود در چنین ماجرائی بمثابهٔ دست نشانده و مزدور ایران به تعقیب و تنبیه آنها دست بزنند. بدین اندیشه مقارن جریان واقعهٔ رده شیبانی‌ها باز مثل دورهٔ هرج و مرج قبل از یزدگرد بآبادیهای سرحدی دستبرد زدند و در این زمان بنو حنیفه خود در قضیهٔ «رده» فرو پیچیده بودند و نمی‌توانستند جهت دفع شر شیبانی‌ها وارد معرکه شوند.

این بنوحنیفه در واقع خود شاخه‌یی بودند از قبایل بکربن وائل پیش از اسلام جز عده‌یی اندك که ترسائی گزیده بودند باقی بت‌پرست بودند. حتی گفته‌اند بتان خویش را از آرد و انگبین و روغن می‌ساختند و اگر قحط و تنگی پیش می‌آمد آنها را می‌خوردند. مرکز آنها یمامه بود و شهری هم بنام حجر در آنجا ساخته بودند. این بنوحنیفه در جنگهای بین بکر و تغلب خاصه در سالهای آخر آن جنگها از بکربن وائل جدا شده به تغلبی‌ها پیوسته بودند. ازین‌رو در واقعهٔ «ذی‌قار» نه تغلبی‌ها شرکت کردند نه بنوحنیفه. هردو قبیله نسبت بایران وفادار و مطیع مانده بودند. شیخ و امیر حنیفه درین زمان هوذةبن علی بود که منوچهری شاعر یك‌جا از او نام برده است و بخطا او را یمانی خوانده است۴. این امیر یمامه بحقیقت باسواران قبیلهٔ خویش قافله‌های ایران را که به یمن می‌رفت و از یمامه می‌گذشت هدایت و حمایت می‌کرد و خود را تا حدی دست پروردهٔ شاهان ایران میشمرد و حتی در همین‌کار یك بارباتمیم نیزبرخورد وبعد ازآن هم بهمین سبب بین حنیفه و تمیم مکرر جنگ روی داد. باری چون محمدابن‌هوذه را باسلام خواند وی پیام او را با سردی و غرور تلقی کرد. جانشین او مسیلمه تقریباً تمام حنیفه را براسلام‌که تازه در بین آنها انتشار یافته بود شوراند و بدینگونه بتحریك این مدعی کهنه کار حنیفه وارد «اهل رده» شدند. این مسیلمه در واقع از خیلی پیش دعوی پیغمبری می‌داشت اما وفات محمد بیش از پیش حنیفه را برای قبول دعوی او آماده کرد . باری حنیفه که بدین گونه مرتد شده بودند در زمان ابوبکر هم عکرمةبن ابی‌جهل را شکست دادند هم شرحبیل‌بن حسنه را. عاقبت خالدبن‌ولید بود که آنها را منکوب و منقاد کرد. بهر حال هنگام اشتغال حنیفه به داستان رده و در حالی که حیره و بلاد سرحدی ایران در دست مرزداران مأیوس و بی‌ثبات اوایل عهد یزدگرد تقریباً بی‌دفاع مانده بود باز اعراب شیبانی بافراغ خاطر بشهرها و آبادیهای سرحد ایران دستبردهای خویش را آغاز کردند. ساکنان این آبادیها که معروض دستبرد بدویان میشدند بیشترشان نبطی بودند. جز آنکه در بین آنها بعضی خانواده‌های عرب و ایرانی نیز زندگی می‌کردند. دولت عربی حیره از چندی پیش بدست شاهنشاهان ایران از میان رفته بود. با اینهمه هنوز هم در حیره و هم در انبار بیشترینهٔ مردم عرب بودند. آیین مسیح در بین آنها انتشار یافته بود و از خط و معرفت هم بی‌بهره نبودند. در آبادیهای دیگر نیز که مجاور سرحد ایران و در واقع متعلق بقلمرو ایران می‌بود نبطی‌ها و اعراب در کنار ایرانیها می‌زیستند.

مثنی‌بن‌حارثه و خالدبن‌ولید

باری درین هنگام در رأس دو دسته از قبائل بکربن وائل که در آن زمان گستاخ‌ترین و بی‌باك‌ترین

طوایف عرب بشمار می‌آمدند دو مرد نامدار بود. یکی را مثنی بن حارثه نام بود و دیگری سوید بن قطبه نام داشت. اولی از بنی شیبان و دومی از عجل. سوید در ناحیهٔ ابله و بصره بر آبادیهای سرحدی ایران دستبرد می‌زد ومثنی درناحیهٔ حیره. از سالها پیش، از وقتی که ضعف و انحطاط قدرت مرکزی در ایران آشکارا شد، این بدویان بدین کارها دلیرتر شدند. بر دهقانان و برکشاورزان آبادیهای سرحدی دستبرد می‌زدند، هر چه بدست می‌آوردند به غارت می‌بردند و چون مرزبانان ایران آنها را دنبال می‌کردند به بیابانها می‌گریختند و دور میشدند. مثنی جسورتر و هوشیارتر بود و بهمین جهت در این غارتها و دستبردها نیز بیشتر نام و آوازه یافت. وی در خفان واقع در کرانهٔ صحرا و نزدیك حیره‌چادر وخرگاه زده‌بود و از آنجا به‌رهزنی و غارتگری به‌آبادیهای نزدیك می‌رفت. البته درمیان شیوخ عرب و از بدویان آن حدود مثنی ــ چنانکه گذشت ــ یگانه کسی نبود که بدین غارتگریها و رهزنیها می‌رفت اما وی از دیگر همگنان خویش درین کار دلیرتر و گستاخ‌تر می‌نمود. مقارن پایان جنگ رده مثنی اسلام آورد. و بدینگونه خود را بمسلمین بازبست تا تقریباً تمام عرب را پشت سر خویش داشته باشد. در واقع در این زمان سپاه اسلام در دنبال قلع و قمع اهل رده و مشرکان عرب تا مجاور حدود فرات آمده بود. گویی بعد ازآنکه اهل رده در بلاد یمامه وتمیم وبحرین مقهور ومغلوب گشته بودند دیگر نوبت‌الحاق سواد حیره به قلمرو اسلام رسیده بود. خالد بن ولید درین زمان به عراق آمد.

این خالدبن ولید سرداری نامدار وازدلاوران عرب بود. قبل از مسلمانی در احد بهمراهی قریش با محمد جنگیده بود اما بعد از اسلام همهٔ عقل وزور بازوی خود را در راه نشر آیین تازه نهاد. در بازگشت از مؤته و در فتح‌مکه کفایت تمام ازخویشتن نشان داد و پیغمبر او را «سیف‌الله» خواند. مکرر از جانب محمد برای نشر اسلام در بین قبایل عرب مأموریت یافت. در بیشتر این ماموریتها وی از حزم و عقل خویش بیشتر کار گرفته بود تا از تیغ و بازو. در آغاز خلافت ابوبکر که اهل رده قوت گرفتند وی از جانب خلیفه بدفع آنها رفت. طلیحه را در بزاخه شکست و در دفع فتنهٔ تمیم خشونت بسیار نشان داد. در قتل مالك‌بن نویره حتی متهم شد که از روی غرض و هوی افراط و شتاب کرده است. پس ازآن از راه بحرین به عراق آمد.

بحرین بزرگ*

بحرین که قصبهٔ آن احساء ونیز هجر خوانده شد درآن‌زمان جزء ایران زمین بشمار می‌آمد۵. اعراب ربیعه خاصه عبد قیس و بکربن وائل در آنجا بسیار بودند. در آبادیها بیشتر ایرانیها می‌زیستند و در بیابانها بدویان عرب. درین سرزمین برخلاف صحراهای «جزیره» چشمه و کاریز کم نبود و کشاورزی و بازرگانی رونقی داشت. در آنجا از خیلی قدیم مروارید و ماهی دو سرچشمهٔ عمدهٔ تجارت و معیشت بود. از دورهٔ اردشیر باز سرزمین بحرین به ساسانیان تعلق داشت. شاپور دوم ــ ذوالاکتاف ــ اعراب آنجا را که چندی ببلاد ایران تاخت و تاز کرده بودند، گوشمالی سخت داد. چندی بعد ملوك حیره با رضا وپشتیبانی شاهنشاهان ساسانی بر آنجا دست یافتند. پس از زوال دولت اعراب لخمی بحرین باز جزو ایران در آمد. ازآن‌پس اصفهبدی ایرانی با عنوان مرزبان و با کمك و مشورت یك شیخ عرب در آنجا فرمان می‌راند. بدین زمان محمد که در مدینه کارش توام و رونقی یافته بود در سال هشتم هجرت در صدد بر آمد که اعراب بحرین را نیز باسلام دعوت کند. درآن هنگام مرزبان بحرین «سیبخت» یا «سه‌بخت»۶ نام داشت و شیخ اعراب منذربن ساوی بود. پیغمبر علاء بن عبدالله حضرمی را ببحرین فرستاد با پیام و نامه برای مرزبان وهم برای شیخ عرب. درین نامه اهل‌بحرین را باسلام دعوت کرده بود: بدین مضمون که نماز بگزارند و زکوة بدهند و فرزندان را بمجوسی نپرورند و آتشکده‌ها مسجد سازند ورنه جزیه بپذیرند. مجوس

* در دورهٔ قبل از اسلام بحرین مخصوصاً شامل عربستان‌شرقی‌وقطیف بوده است وتسمیهٔ امروز بحرین تازه است، رجوع شودبه یادداشت‌های همین گفتار.

و یهود بحرین جز عده‌یی اندك البته اسلام نپذیرفتند اما پرداخت جزیه را قبول کردند ولیکن اعراب بیشتری اسلام اختیار کردند. سبب این حالت تمکین و تسلیم که اعراب ومجوس بحرین نسبت باسلام نشان دادند ظاهراً آن بود که کار اسلام در آن زمان در «جزیره» روی باوج داشت در صورتیکه تیسفون و در گاه ساسانیان دچار ضعف و هرج و مرج بود و در بحرین دیگر هیچ کس را از دربار شاهان ضعیف ساسانی انتظار و امید کمك نمی‌رفت. ازین رو با ورود علاء حضرمی آنها که باسلام در نیامدند ناچار جزیه قبول کردند. لیکن بعد از وفات پیغمبر مثل بسیاری از اعراب دیگر بگمان آنکه مگر دولت اسلام‌هم زوال یافت سر ازحکم خلیفه فروپیچیدند و مرتد شدند. در این «رده» هم مسلمانان عرب بر دولت «خلیفه» عصیان کردند و هم مجوس بحرین. علاء حضرمی هم بدستور ابوبکر با آنها بجنگ پرداخت. هم با اعراب عبدقیس می‌جنگید وهم‌بااصفهبد مجوس. عاقبت نامه‌یی بابوبکر نوشت و در دفع فتنه از او یاری خواست. خلیفه هم خالد بن ولید را که در یمامه بود و در آنجا تازه از کار حنیفه پرداخته بود به‌بحرین روانه کرد. خالد یك‌چند در بحرین با این مرتدان جنگ کرد تا آنها را به فرمان باز آورد. پس از آن نامهٔ ابوبکر باو رسید بـا دستور حرکت بسوی عراق.

آمدن خالدبن‌ولید به‌عراق

درباب آنکه خالد از کدام جانب به عراق در آمد و آن راه که در طی این تاخت و تاز خویش پیمود ازکجا می‌گذشت در روایتها اختلاف است. بموجب یك روایت نخست از راه نباج و بادیهٔ بصره به حدود ابله آمد، در قسمت سفلای عراق. در همین حدود سوید بن قطبه یا قطبةبن قتاده بدو پیوست. در این حدود خالد دست به جنگ و غارت زد و از راه مذار و کسکر و زند و رد و هرمزجرد به جانب خفان و حیره رفت . روایت دیگر آنست که خالد از یمامه بمدینه بـازگشت و از آنجـا بدستور ابوبکر به عراق رفت، از راه فید و ثعلبیه و حیره. این روایات اخیر را واقدی آورده است و ظاهراً در بین اهل مدینه بیشتر مشهور بوده است. با اینهمه قرائنی که از توجه بمواضع سر راه بدست می‌آید نشان می‌دهد که باید روایت دیگر صحیح‌تر باشد و خالد از جانب ابله به عراق آمده باشد. در هر حال جنگهای خالد در عراق بی‌شك بیشتر دستبردها و زدوخوردهایی بوده است که در دنبال جنگهای اهل رده انجام یافته است و صورت یك لشکرکشی منظم و مرتبی را بقصد فتح ایران نداشته است. در حقیقت بیشتر اعراب تغلب و طوایف هم پیمان آنها که در طی این زدوخوردها مورد حملهٔ خالد بوده‌اند کسانی می‌بوده‌اند که در واقعهٔ رده با سجاح و مرتدان عرب ارتباط و همکاری می‌داشته‌اند یا از بحرین و یمامه از پیش خالد به عراق گریخته بوده‌اند و خالد هم با فرمان یا دستوری ابوبکر در دنبال آنها به عراق آمده است. باری روایتی هست که برحسب آن ابوبکر مقرر کرده بود خالد از جانب سفلای فرات روی به حیره آورد و عیاض‌بن غنم فهری از جانب علیای آن. و ازین هردو تن آنکه زودتر به‌حیره در آید فرمان ازآن‌او باشد، دراینصورت آنکه زودتر به‌حیره درمی‌آمده‌است می‌بایست آهنگ مدائن کند وآنکه دیرتر رسیده است هم درحیره بماند. این است نقشه‌یی که گفته‌اند ابوبکر برای فتح مدائن داشته است. لیکن درصحت این‌روایت جای تردید هست. خاصه که عیاض‌بن غنم در آن سال که خالد به عراق آمد و در واقع سال دوازده هجری بود هنوز به عراق نیامده بود. بعلاوه ابوبکردرآن زمان باگرفتاریهای دیگر خیال جنگ با ایران را بخاطر نمی‌گذرانیده است چنانکه بعدها نیز عمر و دیگـر مسلمانان هم ازیـن کار اندیشه و وحشت می‌داشته‌اند. بهر صورت هم وجود یك نقشهٔ منظم جنگی درین تاخت وتازها محل تردیدست و هم ادعای نظارت و مـراقبت ابوبکر در امر تجهیز و پیشرفت این سپاه. چنانکه حتی عمرخطاب هم که خیلی بیش از ابوبکر مجال نظارت بر جریان جنگهای بویب و قادسیه و نهاوند را می‌داشته است چنانکه از قـرائن برمی‌آید از ترتیب لشکرکشی و از احوال بلاد فتح شده چندان آگاه نمی‌بوده است و اخباری از قبیل روایـات سیف که در مراقبت و مداخلهٔ خلیفه درین امور مبالغه کرده‌اند چندان محل اعتماد نتواند بود.

اندیشهٔ فتح

باری در باب جنگهای خالد در عـراق خاصه در توالی و ترتیب آنها بین اخبار اختلاف هست. در واقع نه نامه‌هایـی که برحسب روایات گویند بین خالـد و ابوبکر رد و بدل شده است چندان معتبر می‌نماید نـه تاریخ آمدن خالد به عراق خالی از اشتباه بنظر می‌رسد. بعلاوه تسخیر شهرها و آبادیهای سواد وعراق بی‌گمان برای اعراب بیك‌بار حاصل نشده است و در مدتی که هنوز دولت ساسانی باقی بوده است این شهرها مکرر دست بدست‌گشته وفاتحان غالباً ناچار میشده‌اندکه‌هر شهر را مکـرر بگشایند و ازین روست کـه اخبار ایـن فتوح در روایات گاه بصورتهای گونه‌گون آمده است و گشودن بعضی جاهـا را به‌چند تن نسبت داده‌اند و در بعضی جاها بیش از یك‌بـار اشارت بوقـوع جنگ کرده‌اند.

سبب آمدن خالد به عراق چنانکه از تامل در قرائن برمی‌آید تنبیه اعراب عراق و هم‌پیمانان اهل رده بوده است لیکن ناچار منتهی به تصادم با لشکریان ایـران شده وجنگها وفتحهای اسلام ازآن‌میان پدیدآمده است. گفته‌اند که مقارن اواخر خلافت ابوبکر که جنگهای رده پایان یافته بود مثنی‌بن حارثه به خلیفه نامه نوشت و او را از هرج و مرج عراق و ضعف و فتور دولت ساسانی آگاه کرد. ابـوبکر اورا نمـی‌شناخت از حـال وکار او پرسیدگفتند که از نامداران ودلاوران عرب است. چندی بعد مثنی‌بن حارثه بتن خویش آهنگ مدینه کـرد، در آنجا با خلیفه دیدار کرد و برای دستبرد بایران از جانب او استظهار یافت. مقرر شد که ابوبکر عده‌یی از سپاه مسلمانان را بـه عراق گسیل دارد و از بکربـن وائل کسانی را که در فرمان مثنی بودند در نشر اسلام یاری کند. اما برخلاف انتظار مثنی خـلیفه امارت مسلمانان عراق‌را باوکه تازه مسلمان بود وانگذاشت. خالدبن‌ولید راکه در آن زمان تازه فتنهٔ اهل رده را دریمامه وبحرین فرونشانده بود بدین مهم فرستاد. البته لشکر خالد در این زمان بسیار نبود. کسانی‌که در دفـع فتنهٔ اهل رده با او همراهی کرده بودند بیشترشان بحجاز رفتند و در مدینه ماندند. اما عده‌یی که ظاهراً تعدادشان زیاد نبود با او همچنان همراه شدند. این معنی خود نشان می‌دهد که آمدن خالد به عراق جهت اجراء نقشهٔ جنگ و بقصد حمله بایران نبود. در واقع ابوبکر نمی‌خواست اعراب بکربن وائل رااز مدینه به‌لشکر مددکند فقط می‌خواست از جانب خود برای آنها امیری بفرستد. امیری که در مجاورت سرحد ایران بدلاوری و کفایت او اعتماد توان کرد و گذشته از آن مظهر دین تازه و نمـایندهٔ خلیفه بشمار تواند آمد. ومخصوصاً دردفع بنی تغلب ونصارای عرب که دشمنان بکربن وائل بودند بآنها یاری کنـد. البته در آن زمان اندیشهٔ فتح ایران و جنگ منظم بـا دولت ساسانی بیشك بخاطر خلیفه نمی‌گذشت لیکن این امر نتیجه‌یی بود که رفته رفته از پیشرفت اعـراب در حدود فرات و عراق بحصول پیوست. شك نیست کـه مثنی با قبول مسلمانی پای اعراب حجاز را به نواحـی عرب نشین عراق باز کرد و آنها را برای سعی در نشر آیین تازه در بین اعراب عراق دل داد و گـرفتاریهای ساسانیان را درامور داخلی برای‌آنها روشن نمود. لیکن اهتمام او ظاهراً فقط این مایه تاثیر داشت‌که خلیفه خالد را جهت امارت مسلمانان عراق و تنبیه بقایای اهل رده در آنجا گسیل دارد: کاری که بعدها منجر شد بزد و خوردهای سرحدی با طلایه‌ها و پادگانهای سپاه ایـران و از آن ضعف و فتور دولت فرس بر اعراب آشکار شد. با اینهمه در روایات سیف راجع بمداخله و تاثیر مثنی در شروع جنگ بـا ایران مبالغه‌یی رفته است. ظاهراً سبب آنست که گردآورندگان این روایات خواسته‌اند افتخار شروع جنگ با ایران را مثل افتخار بعضی از فتوح به اعراب عراق خاصه قبایل بکربن وائل منسوب بدارند و همت و جرأت آنها را محرك و سلسله انگیز اقدام خلیفه در احراز این افتخار بشمرند و بدینگونـه تعصب قومی بکربن وائل باین روایات رنگ خاصـی بخشیده است کـه البته از نظر مـورخ دقیق مستور نخواهد بود.

تاختو تاز درعراق

باری خالد چون در یمامه و بحرین از جنگ اهـل رده فارغ آمد بدستور خلیفه آهنگ عراق کرد. ابوبکر

باو فرمان داد که از جانب ابله به عراق رود و در راه از قبایل عرب کسانی را که با اهل رده قتال کرده‌اند در صف یاران خویش بپذیرد و کسانی را که در شمار اهل رده بوده‌اند در بین یاران خویش راه ندهد. پس از آن به مثنی و بعضی دیگر از بزرگان عرب که هم درعراق می‌بودند نامه نوشت و از آنها خواست تا در ابله به سپاه خالد بپیوندند. این ابله در آن زمان شهری بود نزدیك خلیج و تاحدی در محل کنونی بصره. هوائی گرم و تب خیز داشت اما چندی بعد بسبب صفا و آبادی نزد عرب از «جنات اربعه» بشمارآمد. درین زمان ابله پادگان و پاسدارخانه‌یی داشت و درقلمرو ساسانیان بود. امانام آن ظاهراً یونانی بود و بهرحال حتی در آن زمان شهری کهنه بشمار می‌آمد۷. این نواحی درآن روزگاران آبادان و حاصلخیز بود. از ابله تا هیت، واقع در بالای انبار، تقریباً بموازات فرات شاپور دوم معروف به ذوالاکتاف خندقی ساخته بود برای *پیش‌گیری از تجاوز رومی‌ها و اعراب. درون این خندق، از قدیم آب روان کرده بودند تا مانع از تجاوز بدویهایی باشد که در نواحی سفلای عراق گه‌گاه بخیال تاخت و تاز بآبادیهای سرحدی ایران می‌افتادند. این خندق که بنام شاپور خوانده میشد مقارن آغاز فتوح اعراب قسمتی ازآن هنوز وجود داشت. دربارهٔ عدهٔ سپاه خالد ـ هنگام ورود به عراق ـ اختلاف هست. درست است که ظاهراً عده‌یی از همراهان او، پیش از عزیمت به عراق، از اوجدا شدند وبمدینه رفتند لیکن بی‌شك در طی راه قبایل مختلف عرب ـ خاصه کسانی که در جرگهٔ اهل رده در نیامده بودند ـ باو پیوستند. گذشته از آن مسلمانان عراق که گویا مقارن اواخر جنگ رده و بهرحال بتازگی اسلام آورده بودند بدستور خلیفه وارد لشکر او شده بودند و خالد با این لشکر که تعداد آن را روایات مبتنی بر مبالغه نزدیك ده هزار تن گفته‌اند به حدود اطراف ابله رسید. بی شك بدان قصد که در آن حدود اعراب مجاور را گوشمالی دهد وآنهارا باسلام درآورد ویا ازآنان جزیه‌یی بستاند. لیکن برخورد با سپاه ایران نقشه را دگرگون کرد و او را باعمال دولت ساسانی طرف کرد.

در آنجا لشکر خالد سه دسته شد: یك‌دسته همراه مثنی بود با دیگر رؤساء بکر. یك دسته همراه عدی‌بن حاتم بود باطی وهمراه عاصم بن عمرو باتمیم. دستهٔ‌سوم را خود خالد برداشت. هر دسته‌یی از یك سوی بحرکت در آمد و قرار شد در جایی، بنام حفیر، هر سه دسته‌گرد آیند. درین زمان، مرزبان این نواحی، یکی از اسواران بود ـ نامش هرمزد ـ. این هرمزد در سمت بیابان با رهزنان عرب سر و کار داشت و در جانب دریا بادزدان دریائی که از دریای هند به حدود خلیج فارس می‌آمدند. چون از آمدن خالد آگاه شد از تیسفون کمك خواست و خود با لشکری که داشت بجانب حفیر و بجلوگیری خالد رفت. در جایی بنام کاظمه ـ که آبی بود بر سر راه و در دو منزلی جادهٔ بین بحرین و بصره ـ بین دو لشکرتلاقی روی داد. این هرمزد تندخوی و خشن بود و مخصوصاً نسبت باعراب زیاده سرکش و سرد و بد رفتار. چنانکه اعراب آنحدود در گردن‌کشی و تندخویی بدو مثل می‌زدند. در جنگ که روی داد هرمزد بدست خالد کشته شد و هزیمت بر سپاه بی‌سالار ایران افتاد دو سردار ایرانی قباد و نوشجان که گویند از خاندان سلطنت هم بودند و در مقدمهٔ لشکر هرمزد جای داشتند فرار کردند. رخت وکالای هرمزد، ضمن غنیمت بسیار، بدست عرب افتاد. که از آن بهرهٔ خلیفه را همرا با خبر فتح بمدینه فرستادند. این واقعه را ذات‌السلاسل گفته‌اند. از آنکه گویند در آن جنگ سپاه ایران گرد قرارگاه خویش زنجیر کشیده بودند تا فرار نکنند. اگر در واقع زنجیری درکار بوده است لابدنوعی بوده است از آرایش جنگی که برای اعراب بکلی تازگی داشته است. باری هزیمتیان لشکر هرمزد، در حدود مذار نزدیك نهری فرود آمدند قارن قریانس هم که از مدائن بکمك هرمزد آمده بود بآنها پیوست. درین لشکرگاه تازه قباد و انوشجان هم‌که ازوقعهٔ ذات‌السلاسل گریخته بودند بیاران پیوستند. خالد نیز،که دردنبال هزیمتیان بود، بدین جایگاه در رسید جنگ سختی در گرفت که در آن هم قارن کشته شد هم قباد و هم انوشجان از ایرانیان عده زیادی کشته آمدند و بعضی در آب غرق شدند (صفر۱۲ ه.ق.) باز اسیر و غنیمت فراوان بدست آمد که بهره‌یی از آن بمدینه گسیل گشت در تمام این

راه، برزیگران و کشاورزان غالباً بصلح تسلیم شدند و جزیه قبول کردند. مسلمانان هم، چنانکه دستور خلیفه بود، متعرض آنها نشدند این جنگ را چون نزدیک نهری بودبعضی وقعهٔ ثنی خوانده‌اند ــ یعنی وقعهٔ نهر ــ و بعضی بسبب مجاورت با مذار وقعهٔ مذار نام داده‌اند. این مذار تا بصره چهار روز راه بود و در واقع کرسی ولایت میسان بشمار می‌آمد و در محل کوةالعماره امروز واقع بود. در هرحال بااین فتح، خالدکه از جانب بحرین به عراق می‌آمد، در بین راه تا حدی ایمنی و غنیمت یافت. در بین اسیرانی که درین واقعه بمدینه فرستاده آمدند نصرانیی بود که بعدها حسن بصری از او زاد. بهر حال‌کسانی از اعراب که نصاری وجز و رعیت ایران بشمار می‌آمدند درین زد و خوردها طبعاً جانب ایران را گرفتند و این نکته خشم و عصبیت قومی عهد جاهلی را نیز برای اعراب تجدید کرد. باری خالد ازمذار به جانب استان کسکر رفت. آنجا در موضعی بنام ولجه که در حدود واسط بود با دسته‌یی از سپاه ایران برخورد که سالارشان اندرزگرخوانده میشد. درین‌محل، گذشته از لشکریان ایران، عده‌یی از اعراب بکری‌که در بحرین نیز با مسلمین جنگیده بودند خاصه کسانی از بنی‌عجل که آئین نصاری می‌ورزیدند با خالد بجنگ برخاستند. جنگی سخت روی داد و خالد دلاوری از ایرانیان را که «هزار سوار» خوانده میشد بکشت. گویند بعد ازکشتن او، هم در میدان جنگ، خوردنی خواست. از آنکه سه روز بود تا ازین اندیشه که با چنین دلاوری در جنگ چه خواهد کرد هیچ نخورده بود. جنگ ولجه سخت و خونین شد. کسانی که خالد بکمین نشانده بود برآمدند و هزیمت برایرانیان افتاد. کمین داران در دنبال آنها افتادند و خالد از پیش آنها درآمد. گویند از ایرانیان بسیاری درین جنگ کشته شدند. اندرزگر هم بگریخت و در بیابان از تشنگی هلاك شد. عده‌یی هم از اعراب و ایرانیها اسیر شدند. بزرگران و کشاورزان، صلح کردند و در ذمهٔ مسلمانان درآمدند.

با اینهمه، نصارای بکری که در ولجه شکست خورده بودند، بانتقام خونهایی که از آنها در طی جنگ با خالد ریخته شده بود، بار دیگر با دیگر اعراب نصاری اتحاد کردند. این دفعه در جایی بنام الیس‌که قریه‌یی یا قلعه‌یی بود از آبادیهای انبار. این قریه در کرانهٔ راست فرات واقع بود و اولین آبادی مهم عراق بود درین حدود و برسرراه بادیه. بهمن جادویه سردار ایران نیز از سرهنگان خویش یکی را، جابان نام، بیاری آنها فرستاد. جابان با لشکریان خویش به الیس رفت و در آنجا فرود آمد. خالد نیز، که در دنبال اعراب بکری و بدفع آنها می‌آمد باین حدود رسید. هنگام ورود سپاه خالد، یاران جابان خوان نهاده بودند و نان می‌خوردند. خالدکه با مقدمهٔ لشکر خویش بسرشان رسید بدو وقعی ننهادند و از سرخوان برنخاستند این کار به خالد برخورد، از آنکه آن را بی‌اعتنائی در حق خویش شمرد. گویند سوگند خورد که در جنگ ازین «ایرانیان» چندان بکشد که جوی خون روان شود. جنگ درگرفت و هر دو طرف به جد در ایستادند. جابان و یارانش چون منتظر رسیدن کمك از بهمن جادویه بودند ایستادگی سخت کردند و خالد نیز با یاران خویش پای در فشرد. سرانجام، هزیمت برلشکر ایران افتاد و گویند از آنها عده‌یی در جنگ کشته شدند و عده‌یی بیشتر اسیر شدند. خالد، که از خونسردی و بی‌اعتنائی لشکر جابان هنوز خشمگین بود، برای آنکه سوگند خویش وفا کرده باشد فرمان داد تا این اسیران راگردن زدند نوشته‌اند یك روز و یك شب ازین اسیران می‌کشتند و خون روان نمی‌شد آخر آب ریختند تا جوی خون جاری شد و سوگند خالد راست آمد. مبالغه‌یی که درین روایت هست پوشیده نیست و بنظر می‌آید که این خبر را از روی اسم شعبه‌یی از یك نهر بنام نهر الدم که جنگ در نزدیك آن اتفاق افتاده است ساخته باشند. با اینهمه نظیر این‌کار وحشیانه را، در جنگهای دیگرهم، ببعضی دیگر از سرداران‌عرب نسبت‌داده‌اند۸. باری چون جابان ویارانش باخالددرآویختند خوردنی‌ها با خوان‌ها همچنان برجای مانده بود. شکست و فرار لشکر ایران، این خوان آماده را به تاراج اعراب داد. مسلمانان، در خوان افتادند و آن را یغما کردند. از آن خوردنی‌ها بسیاری برای آنها تازگی داشت و موجب شگفتی میشد. خاصه بدویان، که زندگی سخت بادیه

هرگز آنها را مجال دیدار این چنین نعمت‌ها نداده بود. چنانکه بعضی حلوای قند ندیده بودند، می‌ترسیدند که شاید زهر است و بعضی نان تنک پیش از آن نخورده بودند گمان می‌بردند که مگر کاغذ است۹. در آن گیرودار غارت و آشوب، اعراب گرسنه که از نشاهٔ پیروزی مست شده بودند، بشوخی و مسخرگی پرداختند. یکی نان تنک را که عرب رقاق می‌خواند برمی‌داشت و می‌پرسید این ورق‌های سفید چه چیز است؟ آن که نام این نان را می‌دانست، زبان بشوخی می‌گشود و می‌گفت شنیده‌یی رقیق عیش چیست؟ عرب ساده می‌گفت بلی، و آن مرد که می‌خواست نام نان را بگوید بشوخی می‌گفت این همان است۱۰. خشونت مسخرگی عرب بدوی را درین روایت می‌توان یافت، خاصه وقتی که حسی از بادهٔ غرور مستی یافته بود. باری درین جنگ، خالد اسیران بسیار کشت و غنیمت بسیار هم بدست‌آورد‌که بهرهٔ خلیفه را بمدینه فرستاد. گفته‌اند که این جنگ نیز در ماه صفر سنه دوازده هجری روی داد. در صحت این تاریخ البته جای تردید هست. اینکه جنگ مذار و ولجه والیس هر سه چنانکه درین روایت هست در طی یك ماه روی داده باشد، بسیار بعید می‌نماید. گذشته از آن اصل روایت، چنانکه گذشت، با آنچه واقدی و ابن اسحاق در ترتیب فتوح خالد آورده‌اند سازگار نیست. معهذا، اگر آن چنانکه از قرائن متعدد برمی‌آید خالد از راه یمامه و بحرین به عراق آمده باشد در ترتیب جنگهای او آنچه درین روایت عراقی آمده است از روایات حجازی که در اخبار واقدی و ابن‌اسحاق است درست‌تر بنظر می‌آید. مگر آنکه این جنگ الیس چنانکه از ابومخنف آورده‌اند برهبری مثنی و قبل از وصول خالد باین حدود روی داده باشد. باری بعد ازواقعهٔ الیس، خالد بامغیشیا رفت که در واقع شهری بود در آن حدود و الیس قریه‌یی یا قلعه‌یی از مضافات آن بشمار می‌آمد. آنجا را خود مردم تقریباً خالی کرده بودند. با اینهمه، غنیمت بسیار در آنجا بچنگ خالد و اعراب افتاد. خالد شهر را که خود تا حدی متروك مانده بود ویران کرد و از آنجا آهنگ حیره نمود. پیش از حرکت، چنانکه از روایت بلاذری برمی‌آید، با مردم این حدود صلحی کرد برآنکه مسلمانان را یاری و رهنمایی کنند و در بین ایرانیها بسود اعراب جاسوسی نمایند ۱۱.

فتح حیره

از امغیشیا و الیس، چنانکه ابن‌کلبی و بلاذری آورده‌اند، خالدآهنگ حیره کرد. گفته‌اند خالد اندیشیده بود‌که با کشتی از راه فرات به حیره رود. مرزبان حیره که آزادبه نام داشت از این اندیشهٔ خالد آگاه شد پسر خویش را فرمان داد تا از بالا آب را در پشت سر خالد بگرداند. کشتی‌هایی که خالد آماده کرده بود برخشك نشست و خالد با مشکلی پیش بینی نشده مواجه گشت و او را حرکت ممکن نشد. پس، از کشتی برآمده هم از راه خشك بجایی که پسر آزادبه در آنجا بود شتافت. این محل کجا بوده است درست روشن نیست. جائی بوده است که فرات درآنجا انشعابی می‌یافته است ونام آن جا را بعضی مقر خوانده‌اند و بعضی فم فرات بادقلی ۱۲. باری درین محل، پسر آزادبه را بکشت و یارانش را بپراکند. پس از آن، راه حیره را در پیش گرفت. در واقع بعد از آنکه، پسر آزادبه کشته آمد راه حیره بر روی خالد گشوده شد. چون آزادبه از قتل پسر آگاه شد روی مقاومت ندید از نومیدی بگریخت و خالد آمد تا به دروازهٔ حیره رسید. اما بزرگان عرب که نصاری بودند تسلیم نشدند. دروازه را بستند و در قصرهای خویش ماندند و بمقاومت برخاستند. خالد شهر در حصار گرفت و کار برایشان تنگ آورد. در زد و خوردها که روی می‌داد بسیاری از مردم حیره کشته شدند. عاقبت مردم بستوه آمدند. از بزرگان قوم که درون قصرها و دژهای استوار خویش مانده بودند و جز از جنگ دم نمی‌زدند شکایت ونفرت آغاز کردند نزدیك دژها می‌آمدند و می‌گفتند‌که شما ما را بکشتن می‌دهید، باید تن به تسلیم داد. عاقبت کاخ نشینان دست از مقاومت کشیدند و حاضر بمصالحه شدند. عبدالمسیح نام از رؤسای شهر وبقولی پسرش عمروبن عبدالمسیح نزد خالد آمد و در باب صلح با سردار مسلمانان گفت و شنود کرد. گفت و شنودهایی که میان خالد و

عبدالمسیح رفته است، در روایات بلاذری و طبری آمده است و در صحت آنها جای تامل است. نوشته‌اند عبدالمسیح پیری فرتوت بود خالد احوال عمارت سواد از او پرسید گفت از حیره تا دمشق هرچه امروز بیابان است درختها دیدم و آبادانی، چنانکه اگر کسی سبدی بر سر می‌نهاد و می‌رفت اگر دست بر شاخه‌ها می‌زد سبد از میوه‌ها پر می‌گشت و حاجت بدست فراز کردن نبود. نیز آورده‌اند که این عبدالمسیح پاره‌یی کاغذ در دست داشت، چیزی در آن پیچیده. خالد ازو پرسید که آن چیست؟ گفت زهرست با خود دارم تا اگر تو با ما چنانکه سزاست صلح نکنی این زهر بخورم و بمیرم و با بی‌حرمتی نزد قوم باز نگردم. خالد آن زهر از او بستد و بر کف دست ریخته بنام خدای بخورد که او را هیچ زیان نکرد و عبدالمسیح خیره گشت. نزد قوم خویش باز آمد و گفت این مرد گوئی آدمی نیست کاغذی زهر قاتل خورد که اندکی از آن هر کس دیگر را برجای هلاك می‌کند. باری با این زهر خوردن خالد عبدالمسیح بشکوهید و صلح بمراد خالد برآمد. این داستان خالد و عبدالمسیح با دیگر گفت و شنودهایی که بین آنها رفته است پرافسانه آمیز وگزاف می‌نماید. روایت سیف و راویان عراق است و رنگ حماسه و قصه‌یی که در آن هست پیداست. در هر حال خالد با اهل حیره صلح کرد که هر سال مالی بدهند و بر مسلمانان نشورند و از کار دشمنان و ایرانیان هر چه آگاهی یابند باز نمایند. این فتح حیره را گفته‌اند بسال دوازده هجری بود، در ماه ربیع‌الاول. گویند خالد مژدهٔ فتح را با جزیه و هدایا بمدینه نزد ابوبکر فرستاد. در باب مبلغ این جزیه، که خالد بر اهل حیره نهاد، روایات یکسان نیست از هشتاد و چهار هزار درهم تا دویست و نود هزار آورده‌اند. گفته‌اند درین باب بین خالد و اهل شهر صلح نامه‌یی هم امضاء شد اما بعد از رفتن خالد از عراق اهل حیره از پرداخت باقی جزیه سر فرو پیچیدند. چنانکه سعدبن ابی‌وقاص با آنها دگر بار صلح نامه‌یی دیگر منعقد کرد. باری تسخیر حیره ـ هر چند در واقع تسخیر شهر سرحدی مهم ایران بود لیکن ـ نه هرگز فاتحان را هنوز بطمع تجاوز بایران می‌انداخت و نه مغلوبان را ازین مهمان ناخوانده که از بادیه فرا رسیده بود اندیشه‌یی در دل می‌آورد. خاصه که شهر حیره عرب‌نشین بود و در آنجا مکرر اعراب چون دست نشاندگان ایران فرمانروایی یافته بودند. خالد نیز در عراق بیشتر به غارت و سرکوبی نصارای عرب اهتمام داشت و چندان علاقه‌یی بدستبردهای خطرناك به حدود بلاد ایرانی‌نشین نشان نمی‌داد چنانکه ابوبکر هم این اقدام را اگر نیز خالد بدان آهنگ می‌کرد نمی‌پسندید و جنگ با ایران را با وجود آگاهی از ضعف و فتور و آشفتگی اوضاع آن در آن احوال کاری عظیم و دور از احتیاط میشمرد و بدان رای نمی‌داد. از این رو به فرمان خلیفه باز بعد از تسخیر حیره نیز خالد همچنان در حدود فرات بتاخت وتاز پرداخت تا حدود جزیرةالعرب و قلمرو اسلام را از جانب اعراب این نواحی ایمن کند و بقایای مرز داران و نگهبانان ایرانی را هم که هنوز در نواحی عرب نشین اطراف حیره و فرات می‌بودند نیز از خیال تجاوز به حدود قلمرو اسلامیان باز بدارد.

پیشرفت‌های خالد

از این رو چون حیره را بگرفت و با مردم آن پیمان نهاد آهنگ انبار کرد. این انبار شهری کهنه بود ـ ظاهراً از پیش از عهد ساسانیان ـ و در جانب چپ فرات قرار داشت. این شهر در واقع بمنزلهٔ دروازه‌یی بود که دنیای شرق را برروی روم می‌گشود و گذشته از آن بسبب موقعی که داشت در ضبط و نظم امرآبیاری سواد بسیار مهم شمرده میشد. از این‌رو در کار لشکر کشی نیز درین زمان برای ایران و روم هر دو اهمیت تمام داشت. باری این شهر را که بموجب افسانه‌ها از بناهای لهراسپ بود شاپور اول ساسانی از نو ساخت. ظاهراً برای آنکه یادگاری باشد از آن پیروزی که درین حدود برگوردیانوس امپراطور روم یافته بود و شاید برای آنکه نیز در وقت ضرورت در جنگ با روم سودمند افتد بهمین جهت آن را فیروز شاپور خواندند. بعضی نیز تجدید بنای آن را به شاپور دوم نسبت داده‌اند. در هر حال شهر از جهت نظامی

انبار ذخائر بود: ذخائر گندم و جو برای لشکریان و هم ذخیرهٔ مهمات جنگ درهنگام ضرورت. از جهت اهمیت در ردیف حیره بشمار می‌آمد و بهر صورت از جهت نظامی درین زمان شاید از آن شهر نیزمهمتر بود[۱۳]. گذشته از ایرانیان، که در آنجا بمرزداری و نگهبانی می‌نشستند اعراب نصاری هم در آنجا فراوان بودند. هم نسطوریها در آنجا کلیسا و دستگاه می‌داشتند و هم یعقوبی‌ها بعلاوه از یهود نیزکسانی درشهر می‌زیستند. باری خالد چنانکه از روایت طبری و بلاذری بر می‌آید آهنگ انبار کرد. فرمانده لشکر ایران در آنجا که شیرزاد نام داشت بدفع دشمن شتافت. بین آنها بامقدمه سپاه خالد زد وخوردی روی داد که از آن لشکر شیرزاد را چشم‌زخم رسید. این جنگ را اعراب ذات‌العیون نام نهادند. گویند مقدمه سپاه خالد درآن‌روز در فرمان‌اقرع بن‌حابس بود از دلاوران تمیم و از کسانی که در جاهلیت بدلیری وچالاکی وخونریزی شهرت می‌داشتند. این اقرع درکار جنگ بی‌اختیار بود. چون‌لشکر شیرزاد را بدید که سر تا پا در جوشن وکلاه آهنین فرو رفته‌اند یاران خویش را گفت تا همه بر چشم دشمن، که از خود و جوشن جز آن هیچ چیز از آنها پدیدار نبود، تیر ببارند. ازین تیرباران بسیاری از لشکر شیرزاد کور شدند و اعراب بدین سبب آن را ذات‌العیون خواندند. روایت خالی از گزاف بنظر نمی‌آید و در اینکه اقرع‌بن حابس – یك پهلوان عهد جاهلیت – در این جنگ حاضر بوده باشد نیز جای تردید هست و گمان می‌رود این واقعه از روایات حماسه آمیز بنی‌تمیم در عراق رنگ گرفته باشد. باری نوشته‌اند که چون این چشم زخم بلشکر ایران وارد آمد شیرزاد از اندیشهٔ مقاومت باز ایستاد. کسی نزد خالد فرستاد و صلح خواست. پیشنهاد موافق میل خالد نبود وآن را ردکرد. شیرزاد در شهر حصاری شد و خالد در دنبال او راه شهر را پیش گرفت. شهر به حصار افتاد وخالد بعضی نواحی آن را آتش زد. در کنار شهر خندق بود. خالد فرمان داد تا شترهای پیر و فرتوت را هرچه در لشکر بود بکشند. گوشه‌یی از خندق رااز این لاشه‌ها بینباشت و از خندق بگذشت. در خندق بین مسلمانان بایاران شیرزاد تلاقی روی داد. آخر شیرزاد کس نزد خالد فرستاد با پیشنهاد صلح و امان خواست. انبار بدست خالد افتاد و شیرزاد تنها و بی‌رخت و بنه از شهر برآمد و سرخویش در پیش گرفت.

ازانبار خالدآهنگ عین‌التمر[۱۴]کرد. این عین‌التمر شهری بود در جنوب هیت و برجانب غربی فرات با نخلستانها و قریه‌هایی چند در کنارهٔ صحرا. گویند مهران نام‌که پسر بهرام چوبین بود درآنجا فرمانروا بود و ایرانیان در آنجا سلاح‌گاه داشتند. اعراب نمر و تغلب و ایاد نیز در آنجا فراوان بودند این اعراب که در فرمان عقةبن ابی‌عقه بودند بمعارضه با خالد آهنگ کردند عقه خود یکسالی پیش ازین در ظهور فتنهٔ سجاح با مسلمین جنگیده بود. در جنگی که بین عقه و خالد روی داد مسلمین ظفر یافتند. عقه اسیر شد و مهران چون این خبر بشنید جای درنگ ندید. قلعه بگذاشت و با یاران خویش راه گریز پیش گرفت. یاران عقه نیز گریختند و در شهر حصاری شدند. خالد شهر را در حصار افکند وکار برآنها تنگ گرفت. اعراب امان خواستند. خالد نپذیرفت آخر شهر را بجنگ گرفت. عقه و یارانش را هلاك کرد و اسیر و غنیمت بسیار بدست آورد. از عین‌التمر خالد بنابر مشهور بیاری عیاض‌بن غنم راه دومةالجندل[۱۵] پیش‌گرفت. این عیاض، که گویند مقرر بود از شمال بعراق درآید و در حیره به خالد بپیوندد، در واقع کاری از پیش نبرده بود. حتی در تنگنا افتاده بود و ناچار از خالد درخواست یاری کرده بود. بهرحال خالد از عین‌التمر راه دومةالجندل را پیش گرفت. شك هست که درین کار بقصد یاری به عیاض رفته باشد و حتی محقق نیست که درین هنگام هنوز عیاض به جانب عراق آمده باشد. لیکن در هر صورت خالد چنانکه از روایات برمی‌آید از عین‌التمر به دومةالجندل آهنگ کرد. در آنجا با طوایف بهراء و کلب و غسان و تنوخ و ضجاعم برخورد که با او بستیزه برخاستند. خالد برآنها پیروزی یافت و رؤسای آنها را در جنگ بشکست. عده زیادی را اسیر کرد و جمعی از اسیران را نیز بهلاکت رساند.

چون خالد یك چند در دومةالجندل بماند در عین-

التمر خیال عصیان در سرها افتاد. اعراب تغلب و بعضی طوایف جزیره بخونخواهی عقه سر برآوردند. روزبه و زرمهر فرماندهان ایرانی آن نواحی در حصید و خنافس سر برداشتند. هذیل‌بن عمران نیز که از یاران سجاح بود در حدود حوران در جائی بنام مصیخ سر برآورد. چنانکه ربیعة‌بن بحیر نیز بخونخواهی عقه درثنی و بشر قیام کرد. درین هنگام خالد از دومة‌الجندل به حیره باز آمده بود وگویند خیال دستبرد بمدائن داشت. لیکن وصول این اخبار او را از این خیال باطل باز آورد. برای نگهداری آنچه در طی زد و خوردهای مستمر خویش بدست آورده بود با شتابی تمام دست بکار زد. قعقاع‌بن عمرو را از حیره به حصید فرستاد و او بایاران خویش در آنجا روزبه و زرمهر را مغلوب کرد وکشت. در خنافس هم ایرانیی بود مهبودان نام چون از آمدن دسته‌یی از سپاه خالد آگاه شد بگریخت و نزد هذیل‌بن عمران رفت. خالد خود از عین‌التمر که از حیره بدانجا رفته بود راه مصیخ را درپیش گرفت. قعقاع‌بن‌عمرو و دیگر سردارانش هم بیاری او آهنگ مصیخ کردند. در ساعتی معین یاران خالد ازهر جانب برسر یاران هذیل شبیخون آوردند. هذیل بگریخت و بسیاری از یارانش کشته شدند.

از آنجا خالدکه همچنان راه شام را درپیش داشت به جانب ثنی و سپس بشر رفت که در آن حدود ربیعة‌بن بحیر از اعراب تغلب بخونخواهی عقه و بیاری روزبه و زرمهر سر برآورده بودند. خالد آنها را در ثنی بشکست و سپس به بشر رفت و در آنجا هذیل را که بعد از شکست مصیخ باز عده‌یی جمع کرده بود فرو مالید. بدینگونه مقاومت اعراب در این حدود بکلی در هم فرو شکست. مسلمانی در بین‌آنها نشر یافت ودشمنان اسلام کشته یا اسیر شدند. از بشر خالد به رضاب رفت. در آنجا هلال‌بن عقه جمعی را گرد خویش فراز آورده بود و رای جنگ داشت. لیکن یاران هلال چون آوازهٔ وصول خالد را بشنیدند از گرد او بپراکندند. خالد بی‌هیچ جنگی از رضاب گذشت و خود بجانب فراض ــ در سرحد شام و عراق ــ رفت. در آنجا برحسب روایتی که از سیف‌بن عمر نقل شده است افواج و دسته‌های سپاه روم که در آن حدود می‌بودند با اعراب ناراضی از نمرو تغلب و با افواج و دسته‌های سپاه ایران که نیز درآن نواحی می‌بودند همدست شدند و آهنگ جنگ خالد کردند. خالد با آنها در آویخت. بسیاری از آنها را بکشت و باقی را بپراکند و با تلفات گران که برآنها وارد آورد پیروزی یافت. از آنجا خالد بموجب همین روایت سپاه خود را به‌حیره باز فرستاد و خود از بیراهه تنها آهنگ حج کرد این روایت در واقع محل تأمل است و ظاهراً حوادث مختلف و احوال اشخاص گونه‌گون درآن بهم آمیخته است. در روایات قدیمتر و اخبار منقول از راویان حجاز از این جنگ فراض و بعضی دیگر از جنگهای خالد ذکری نیست. داستان اتحاد ساخلوهای روم و ایران در مقابل غارتها و جنگهای اعراب که درین زمان مرزهای مشترك ایران و روم را تهدید می‌کرده‌اند ظاهراً روایتی و یادگاری است از گفتگوهای دوستانه و صلح آمیز بین هرکلیوس (هرقل) روم با شهر براز که بهرحال چند سالی پیش ازین وقایع مذکور در عهد ابوبکر روی داده بود واحتمال دارد که این اتحاد بین روم و ایران که سیف‌بن عمر در روایت جنگهای خالد آورده است از همان خبر گرفته شده است و بهرحال سازندگان این داستان خواسته‌اند روم و ایران هردو را در یك جا و در یك واقعه در مقابل اعراب و خالد ضعیف و عاجز نشان داده باشند. داستان حج خالد نیز درین زمان که ابوبکر خود به حج رفته بود و در مکه بود بسیار بعید می‌نماید. گفته‌اند از راه بیابان به مکه رفت و حج گزارد و ازین کار او کس جز خاصانش خبر نیافت. حتی خلیفه نیز فقط وقتی از این حج آگاهی یافت که خالد به عراق باز آمده بود. بعید می‌نماید که خالد با آنهمه شهرت که در جنگهای رده و فتوح عراق بدست آورده بود با آن عجله توانسته باشد بمکه رود و بدون سر وصدا و بی آنکه کسی مطلع شده باشد به عراق باز آید. بهرحال مقارن این احوال بدستور خلیفه خالد از عراق به شام رفت. گویند بسبب آن حج که خالد بی‌دستوری ابوبکر بجا آورده بود خلیفه برو خشم گرفت و او را بشام روانه کرد. لیکن ظاهر آنست که ابوبکر چنانکه در روایات

دیگر آمده است او را بدان جهت بشام روانه کرد که تا در جنگهای شام ابوعبیدهٔ جراح را یاری نماید.

خالد در راه شام

باری خالد در ماه محرم سال سیزده و یا چنانکه از روایت مدائنی برمی‌آید ـ و ظاهراً درست همان است ـ در ماه ربیع این سال از عراق بشام رفت بعضی از جنگهایی هم که وی در منازل بین راه عراق و شام کرده است در واقع در همین مسافرت از عراق بشام روی داده است و ازین روست که ذکر آنها در بعضی روایات یا نیامده است یا بگونه‌یی دیگر آمده است. چنانکه ابن اسحاق از واقعهٔ مشهور انبار چیزی نگفته است و واقعهٔ عین‌التمر را هم در وقت مسافرت خالد بشام ذکر کرده است. نیز بموجب بعضی روایات بلاذری و مداینی جنگهای حصید و مصیخ هم در همین دورهٔ مسافرت خالد بجانب شام روی داده است. باری بیشتر این جنگهای خالد در واقع دستبردها وغارتهایی بوده است بر نواحی مجاور خاصه بر اعراب نصاری در عراق. در غالب آنها نه نقشه‌یی وجود داشته است و نه نظم و ترتیبی. با اینهمه هنگام عزیمت خالد بشام در سراسر نواحی فرات از ابله تا حیره و از حیره تا فراض مسلمانان تاخت و تاز کرده بودند و از بعضی شهرها باج و جزیه و غنیمت و اسیر گرفته بودند. بنظر می‌آید که در بیشتر این زد وخوردها که در عراق روی داده است اعراب نصاری‌که در عراق می‌زیسته‌اند دست داشته‌اند. احتمال هست‌که غالب جنگها در دنبال جنگهای اهل رده و بیشتر بقصد تنبیه و سرکوبی آندسته از اعراب که، بعد از وفات پیغمبر، از اسلام باز گشته بودند صورت گرفته است و در بعضی دیگر نیز قصد عمده تا حدی نشر اسلام در بین اعراب نصاری بوده است. دربارهٔ تعداد سپاه خالد نیز، در این اخبار که بر روایات منسوب به سیف مبتنی است‌گزاف و مبالغه بسیار رفته است. چنانکه درباب کشتگان دو طرف و هم درباب غنیمت‌ها نیز که در طی این زد و خوردهای خالد بدست مسلمانان آمد در این روایات ارقام گزاف آورده‌اند هنگام عزیمت خالد بشام کسانی که از عراق همراه او رفته‌اند بموجب اخبار موثق از چند صد تن در نمی‌گذشته است. البته گفته‌اند که او تمام سپاه را با خویشتن به‌شام نبرده است و قسمتی را در عراق مانده است. لیکن شك نیست که عزیمت او بشام بقصد آن بوده است که مسلمانان آن جا را یاری کند اگر کسانی که با او بشام رفته‌اند چنین اندك بوده‌اند پیداست که در عراق نیز کسانی که بعد از عزیمت او باقی مانده‌اند از چند برابر کسانی که با او بشام رفته‌اند افزونتر نمی‌بوده است. اینهمه نشان می‌دهد که آمدن او به عراق بقصد حملهٔ بایران و برای اجراء يك نقشهٔ جنگی که بعدها در بعضی روایات پنداشته‌اند نبوده است. نیت عمدهٔ او چنانکه همه قرائن نشان می‌دهد سرکوبی اعراب نصاری در عراق و تنبیه کسانی بوده‌است‌که درواقعهٔ رده بیاری مرتدان جزیره برخاسته بوده‌اند.

مثنی سردار عرب

چون خالد آهنگ شام کرد مثنی در عراق بامارت لشکریان اسلام ماند. وی بنا به مشهور نزدیك بابل يك دسته از لشکریان ایران را، که گویند تحت فرمان هرمز جادویه بود شکست داد. با اینهمه با عزیمت خالد بیشتر شهرها و آبادیهایی که بتاراج عرب رفته بودند و یا تن به پرداخت جزیه و خراج داده بودند باز از فرمان اعراب سر فروپیچیدند. مثنی که نیمی از سپاه اسلام را از دست داده بود همه جا مواجه با مقاومت و مخالفت شد همه جا مردم زندگی گذشته را از سر گرفتند و جنگهای خالد را بمنزلهٔ دستبرد و تاراج رهزنان تلقی کردند. رستم فرخزاد که در این زمان کسب قدرت کرده بود دهقانان سواد را بدفع اعراب واداشت. به هر آبادی کسی را فرستاد تا مردم را بر عرب بشوراند و همه را آمادهٔ جنگ بدارد. همه جا لشکر گسیل کرد و در هرجا لشکر بود آن را تقویت کرد. چنانکه جابان نام را به فرات بادقلی فرستاد و به ولایت کسکرنرسی راکه خاله‌زادهٔ شاه بودگسیل داشت دسته‌یی را نیز برای دفع مثنی به حدود حیره روانه‌کرد. مثنی چون این خبر بشنید کسان خویش را برداشت و

خفان منزلگاه دیرین خود که در کرانهٔ صحرا واقع بود و پیش از اینها مکرر از آنجا در اطراف تاخت وتازکرده بود برد. نیز چون این احوال سخت بدید بتن خویش آهنگ مدینه کرد. در مدینه ابوبکر بیمار بود و در بستر مرگ سفارش کرد که مسلمانان عراق را ضایع نگذارند. بعد از وفات ابوبکر (جمادی ۱۳) خلیفهٔ تازه عمربن الخطاب مردم مدینه را وعدهٔ پیروزی و غنیمت داد و بآهنگ عراق بر آغالید مردم در قبول این دعوت، دعوت به جنگ با ایران، در تردید بودند. و از حشمت و عدت ایرانیان وحشت داشتند. گویند مثنی برای مردم سخن گفت. ضعف و فتور خسروان را بیان کرد و جنگ با ایران را خوارمایه و آسان فرا نمود. خلیفه که درواقع می‌خواست کاری برای بیکاران مدینه پیدا کند و فارغ از بوالفضولی‌ها بخلافت پردازد آنها را زیاده بدین کار دل داد. با اینهمه چند روزی طول کشید تا عده‌یی برای این سفر که بس پرخطر می‌نمود آماده شدند.